

رابطه شخصیت

با

تظام های ارزشی

از

دیدگاه آلپورت

(با استناد ویژه به ارزش های انسانی)

رستم صد در یکصدی

پروا به این واقعیت است که هیچ دلیل، شخصیت انسانی دارای ویژگی های خاص و قابلیت تمایز پذیری است که به آن امکان تغییر و تحول می دهد. آلپورت معتقد است که شخصیت یک پدیده انحصاری نیست، بلکه سازهای این پدیده که مشاهدات ما را از اجزای آن کنار یک فرد خاص می ریزد منظور آلپورت این نیست که واقعاً وجودی خاص در آن فرد هست که افکار و رفتار آنان را تنظیم می کند بلکه می تواند حالتی پویا و پویامیک بودن درون آن احساس دهد.

حالات در این رفتار و تفکر که در انسان یکی از ویژگی های او به شمار می رود که وی را از انسان متغایز می سازد و موجب تفاوتی فردی می شود از ویژگی های فردی هستند اصلی نظریه آلپورت به تشکیل می چنین الگویت انسانی می گوید که هیچ یک از افراد بشری در واقع شبیه به هم نیستند او معتقد بود به جای این که افراد انسانی را در یک گروه قرار دهیم بهتر است رفتار فردی را مورد مطالعه قرار دهیم.

به نظر می رسد که نظریه آلپورت، بیش از آن که به دلیل ارائه نظریه خاصی در شخصیت انسانی باشد به دلیل روشی است که او برای آن که به عنوان روش تحقیق او در حال آنکه در فهم و پرورش این جنبه های انسانی، سالم و سازمان یافته انسان توجه کرد و در نظر او فکر در مقابل واقعیت است که انسان را در یک سوی زیست و روانی و جسمی

و ذهنی آن قرار داد. آلپورت (Gordon W. Allport, 1902-1957) در ابتدا با تکی بر روش های خود و تقریباً تمام جوانی زندگی خود را در دانشگاه هاروارد به سپری کرد و در سال 1929 به دانشگاه پرینستون (Princeton) آمد و در آنجا با تکی بر روش های تحقیق و مطالعه عمیق در خصوص شخصیت و روش های مشاهده در این کار کرد. آلپورت در طول این دوره تحقیقات و حال شلخته شخصیت انسانی هم چنانکه که آلپورت را به عنوان از تاریخ روانشناسی می دانند کسی را اولین کسی است که این کار را در روانشناسی و برای مطالعه شخصیت به کار برد است.

شخصیت در دیدگاه آلپورت به معنی مجموعه ای از صفات است که در طول زندگی فردی شکل گرفته است و این صفات در هر لحظه از زندگی فردی در هر موقعیت از نظام ارزشی که خصوصیات فکر و تفکر فرد را مشخص می کند به کار می رود.

آلپورت شخصیت را از نظام های ارزشی می داند. این سیستم های ارزشی در هر لحظه از زندگی فردی در هر موقعیت از نظام ارزشی که خصوصیات فکر و تفکر فرد را مشخص می کند به کار می رود و این سیستم های ارزشی در هر لحظه از زندگی فردی در هر موقعیت از نظام ارزشی که خصوصیات فکر و تفکر فرد را مشخص می کند به کار می رود.

تنش‌کاه^(۲) و دارای رفتاری ماشینی تلقی می‌کند.^(۳)

است.

به دلیل همین تفاوت‌های اساسی بین شخصیت سالم و شخصیت ناسالم است که آلپورت معتقد است: فهم روان سالم از طریق مطالعهٔ مطالعهٔ مرض، امری غیر ممکن است.^(۱۰)

آلپورت عقیده داشت که باید یک مطالعهٔ تمام عیار و کاملاً مستقل در مورد خود شخصیت سالم انجام بگیرد. وی در خلال مطالعات زیادش بر روی سلامت روان، به این نتیجه رسید که به جای اصطلاح Healthy personality (شخصیت سالم) اصطلاح Mature personality^(۱۱) (شخصیت بالغ و کامل) را به کار ببرد.

ویژگی‌های شخصیت بالغ

طبق دیدگاه آلپورت شخصیت بالغ دارای صفات و ویژگی‌های ذیل است؛ ویژگی‌هایی که به عقیدهٔ آلپورت کاملاً با هم مرتبط هستند:

۱. بسط و گسترش خویشتن^(۱۲)

طبیعی است که هر انسانی خود را دوست دارد و از خویش مراقبت می‌کند. وی مسائل و موضوعات خود را مهم به حساب می‌آورد، به اندازهٔ توان خود کار می‌کند تا هم از خودش مراقبت کند و هم به رفاه و راحتی برسد. بسط خویشتن اشاره دارد به این که درگیری و مشغولیت فرد در موضوعاتی است که بیرون از «خود» وجود دارند. چنین فردی خالصانه و صادقانه با موضوعی که خارج از خویشتن خویش است، مشغول شده، مقداری از نیرو و وقت خود را صرف آن می‌کند. آلپورت چنین چیزی را «درگیری اصیل و صادقانه» می‌نامد.

۲. ارتباط گرم و صمیمی خود با دیگران^(۱۳)

به عقیدهٔ آلپورت، فرد سالم و کامل قادر است به صورت صمیمانه با دیگران ارتباط برقرار کند. وی ارتباط با دیگران را به دو نوع تقسیم می‌کند:

الف. Intimacy یعنی نزدیکی، صمیمیت و عشق به دیگران؛

ب. Compassion یعنی همدردی، دل‌سوزی و درک موفقیت دیگران.

Intimacy عشق و محبتی است که فرد نسبت به نزدیکان و خویشاوندان خود از قبیل پدر و مادر، فرزند، همسر و یا دوست صمیمی دارد. فرد سالم به شیوه‌ای حقیقی و بی‌ریا با دیگران ارتباط برقرار می‌کند و به صورت واقعی به آنان عشق می‌ورزد. وی، هم به فکر رفاه و سعادت خویش است و هم به فکر رفاه و

آلپورت چهرهٔ مهمی در بسط مفهوم «سلامت روان»^(۴) به حساب می‌آید. وی روان‌شناس معروفی است که به طور گسترده در مورد تعداد زیادی از حوزه‌های شخصیت از قبیل خویشتن، انگیزش، ارزش‌ها و شخصیت سالم مطلب نوشته است. آلپورت به دلیل مطالعات گسترده‌اش در مورد شخصیت، لقب «پدر روان‌شناسی شخصیت» را به خود اختصاص داده است. شاید بتوان گفت: آلپورت اولین روان‌شناسی است که اظهار داشت: روان‌شناس نباید صرفاً به مطالعهٔ علایم گوناگون و انواع مرض بپردازد، بلکه باید شخصیت سالم را مورد توجه قرار دهد.

این در حالی بود که فروید (Freud) و عدهٔ دیگری از روان‌شناسان فقدان علایم و فقدان تعارض را سلامت روان و وجود آن‌ها را نشانهٔ مرض روانی به حساب می‌آوردند. فروید همواره در درمان‌ها و روش درمانی خود، به دنبال کشف علایم و ریشه‌یابی و تعلیل آن‌ها بود. فروید براساس مشاهدهٔ مشکلات روانی متنوع که در مراجعان خود می‌دید و صحبت کردن‌های زیاد با آنان در مورد گذشته و دوران کودکی‌شان، نظریهٔ خود را در باب شخصیت بنیاد نهاد و آن را گسترش داد. به عقیدهٔ فروید، مرض و سلامت، و انسان سالم و انسان ناسالم فقط در کمیّت - یعنی مقدار علایم مرض روانی - با هم تفاوت دارند، اما از لحاظ کیفی هیچ‌گونه تفاوتی بین آن‌ها وجود ندارد.

گروه‌های شخصیتی

آلپورت برخلاف فروید، معتقد است که انسان سالم و انسان ناسالم با هم تفاوت کیفی دارند، نه تفاوت کمی. آلپورت این دو را با اصطلاحاتی مثل «شخص مریض» و «شخص سالم»^(۵) و سپس با «شخصیت سالم» و «شخصیت نوروپاتیک»^(۶) متمایز ساخت.

به عقیدهٔ آلپورت، تفاوت‌های کیفی ذیل بین این دو گروه شخصیتی به چشم می‌خورند:

۱. شخصیت مریض (نوروپاتیک) تحت سلطهٔ ناخودآگاه^(۷)

است، در حالی که شخصیت سالم به صورت آگاهانه هدایت می‌شود و تحت خودآگاهی^(۸) قرار دارد.

۲. شخصیت مریض حالتی از اجبار دارد و می‌خواهد به شیوه‌هایی عمل کند که این شیوه‌ها ضد خود^(۹) به حساب می‌آیند، در حالی که شخصیت سالم به جای اجبار و فشار، از آزادی و استقلال برخوردار است. و این همان چیزی است که وی را به طرف نتایج مثبت (و نه ضد خود) هدایت می‌کند.

۳. منبع انگیزش برای شخصیت بیمار نوعاً در گذشته است و حال آن که منبع انگیزش شخصیت سالم عمدتاً در آینده

۴. هوش کارکردی (۱۵)

این ویژگی به میزان هوش و استعدادی اشاره دارد که به فرد اجازه می‌دهد قادر باشد در زندگی به وظایف خودش خوب عمل کند. به عقیده آلپورت، مهم نیست که یک انسان از چه سطحی از هوش برخوردار باشد، بلکه مهم این است که چگونه بتواند از هوش خود استفاده نماید و آن را به کار بگیرد. طبق دیدگاه آلپورت، یکی از کارکردهای عمده هوش، حل مسائل روزمره زندگی است. وی معتقد است: برای این که هوش از کارکرد خوبی برخوردار باشد دو چیز لازم است: یکی درک درست واقعیت و شناخت موقعیت و دیگری داشتن ذهنی شفاف و روشن.

۵. آگاهی از خود (بصیرت به خود) (۱۶)

به عقیده آلپورت، فرد بالغ دارای یک فهم واقع‌بینانه از خود می‌باشد. او قادر است خود را همان جور که هست، ببیند؛ هم نقاط خوب و هم نقاط بد خودش را. آلپورت بیان می‌دارد که Self insight - ارتباطی است بین آنچه فرد واقعاً هست و آنچه فکر می‌کند می‌تواند باشد (ارتباط بین خود واقعی و خود آرمانی). به عقیده آلپورت، شخصی که به خود بصیرت دارد، معمولاً با دیگر افراد ارتباطات بهتری دارد. وی ارتباطات واقع‌تری را با دیگران برقرار می‌کند و از طریق همین توانایی، بر ایجاد ارتباط واقعی‌تر، می‌تواند ارزیابی واقعی‌تری از خود و دیگران داشته باشد. چنین شخصی در زندگی و مسائل مربوط به آن، صددرصد خشک و جدی و غیرقابل انعطاف نیست، بلکه گاهی با حوصله و شوخ طبعی از کنار مسائل آن می‌گذرد. چنین فردی هرگز دیگران را به مسخره نمی‌گیرد و آنان را ضایع نمی‌کند.

۶. وحدت و یکپارچگی شخصیت (۱۷)

آخرین و مهم‌ترین معیار ویژگی یک شخصیت سالم و کامل وحدت و یکپارچگی شخصیت در زندگی است. برای فهم نظر آلپورت در مورد اصطلاح Unifying philosophy، فهم مفهوم و مراد وی از شخصیت لازم به نظر می‌رسد.

طبق دیدگاه آلپورت، شخصیت یک نظام واحد روانی - جسمانی است که فرد از طریق آن، با دنیای خویش در تعامل و ارتباط است. طبق این تعریف، شخصیت یک نظام کلی است که از دو زیرنظام روان‌شناختی و جسمانی تشکیل شده است. مثل هر نظام دیگر، نظام شخصیت نیز به شیوه‌ای واحد و متحد کار می‌کند. بنابراین، این زیرنظام‌ها باید در یک نظم و هماهنگی خاصی کار کنند تا نظام شخصیت بتواند عمل کند. عملکرد شخصیت تعامل با دنیای اطراف است برای ارضای نیازها و رسیدن به اهداف. به عقیده آلپورت، برای این که

سعادت کسانی که با آن‌ها در ارتباط است. برخلاف فرد بیمار که بیش از آنچه به دیگران محبت کند و به آنان عشق بورزد، نیاز به عشق و محبت دارد. وی بیش تر گیرنده محبت است تا این که دهنده آن باشد. حتی اگر هم در مواقعی به دیگران ابراز محبت کند، محبت آنان با شرط و شروط و انتظاراتی همراه می‌باشد، در حالی که عشق و محبتی که به وسیله یک شخص کامل و سالم ابراز می‌شود به صورت خالصانه و آزادانه و بدون هیچ گونه شرط و شروط و توقعاتی می‌باشد.



Compassion شامل درک موقعیت اساسی انسان است و به معنای احساس قربایت و نزدیکی با تمام افراد می‌باشد. فرد کامل و سالم ضعف‌ها و قوت‌ها، شادی‌ها و غم‌ها، فرازها و نشیب‌های خود و دیگران را درک می‌کند. او می‌داند که هم خودش و هم دیگران در زندگی با موفقیت‌ها و شکست‌هایی روبه‌رو خواهند شد و حال آن‌که فرد بیمار قدرت تحمل دیگران را ندارد. وی نمی‌تواند دیگران را درک کند و ضعف آنان را دریابد. به عکس، انتظار دارد که دیگران او را درک کنند و کاملاً با او همدردی نمایند.

۳. امنیت روانی (آرامش درونی) (۱۴)

آلپورت معتقد است که فرد بالغ از لحاظ روانی و درونی ایمن و آرام است. وی عواطف خود را قبول داشته، به خوبی از عهده آن‌ها برمی‌آید؛ به این معنی که وی عواطف خود را تجربه نموده، هدایت کرده، و آن‌ها را تحت اراده خود به نمایش گذاشته، آن‌ها را ابراز می‌نماید. او با عواطف خود در جنگ و کشمکش نیست. هیچ‌گاه عواطفش بر او حاکم نمی‌شوند و از مهار او به در نمی‌روند. چنین فردی تمام جنبه‌های خودش، ضعف‌ها و قوت‌هایش را می‌پذیرد. وی نه به دلیل شکست‌ها پش مایوس و زمینگیر می‌شود و نه به نقاط مثبت خویش مغرور می‌گردد.

امکان دارد. او به هیچ چیز غیر از پول و ثروت نمی‌اندیشد. حتی ممکن است از خواب و خوراک و خانواده خود بگذرد تا به پول بیش تر برسد.



شخصیت بتواند به یک شیوه واحد عمل کند، نیازمند وحدت و یکپارچگی است؛ یعنی همان چیزی که آپورت از آن به «Unifying philosophy» تعبیر می‌کند.

باید توجه داشت که آپورت با این اصطلاح درصدد اشاره کردن به فلسفه به معنای سنتی آن نیست، بلکه مراد وی از اصطلاح مزبور یک نظام ارزشی کلی است که به تمام زندگی، معنا و انگیزه می‌بخشد.

نظام‌های ارزشی

آپورت شش نظام ارزشی اساسی را تعیین می‌کند. به عقیده وی تمام انسان‌های دنیا از این شش نظام استفاده می‌کنند و هیچ انسانی از این شش نظام خارج نیست و غیر از این نظام‌های ارزشی کلی و اساسی، نظام ارزش دیگری وجود ندارد. این نظام‌ها عبارتند از:

۱. علم و دانش (۱۸)

در این نظام، فرد به علم و دانش، آن هم به جنبه نظری و انتزاعی آن و نه معنای عملی و عینی آن، بها می‌دهد. هدف عمده او تحقیق دانش و افزایش یافته‌های علمی است، به گونه‌ای که اصلاً با جنبه‌های کاربردی و عملی آن‌ها کاری ندارد. وی تشنه علم و دانش است و صرفاً می‌خواهد که بخواند و بخواند.

۵. ارزش‌های اجتماعی (شهرت و محبوبیت) (۲۲)

در این نظام، فرد به افراد و ارتباط بین آنان اهمیت می‌دهد. هدف اصلی وی در زندگی، رشد و گسترش ارتباطات دل‌سوزانه و محبت‌آمیز با دیگران است. همچنین ممکن است چنین فردی درصدد یافتن راه‌هایی باشد تا از طریق آن‌ها رفاه و آسایش عمومی مردم را بالا ببرد. چنین فردی همواره به دنبال کسب رضایت مردم و کسب وجهه و موقعیت اجتماعی است.

۲. ارزش‌های سیاسی (قدرت و سلطه) (۱۹)

در این نظام ارزشی، فرد به قدرت و سیاست ارزش و اهمیت می‌دهد. وی عقیده دارد که کسب قدرت و مهار دولت‌ها و ملت‌ها از مهم‌ترین اهداف در زندگی می‌باشند. هدف اصلی چنین فردی در زندگی، یادگیری شیوه‌ها و فنون جدید سیاست و یافتن شیوه‌ای برای قرار دادن خود در یک موقعیت قدرت سیاسی می‌باشد.

۶. نظام ارزشی دینی (۲۳)

در این نظام، فرد اعتقاد دارد که ارزش‌های دینی، بالاترین، مقدم‌ترین و ضروری‌ترین ارزش‌ها هستند. هدف اصلی او در زندگی این است که زندگی‌اش را به شیوه‌ای عملی کند که با باورهای دینی‌اش متحد و سازگار باشد.

۳. ارزش‌های زیبایی‌شناختی (هنر) (۲۰)

در این نظام، فرد عقیده دارد که زیبایی مهم‌ترین و ارزشمندترین چیز در زندگی است. هدف اصلی وی در زندگی رشد توانایی‌های هنری خود و درگیر شدن با اعمال و حرکاتی است که زیبایی را در سطح عمومی و خصوصی افزایش می‌دهد.

۴. ارزش‌های اقتصادی (پول و ثروت) (۲۱)

در این نظام ارزشی، فرد به پول و ثروت بها می‌دهد. هدف اصلی او در زندگی جمع‌آوری پول و ثروت زیاد، تا جایی است که

است: نظام ارزشی دینی تنها نظامی است که می‌تواند به صورت کامل و مستمر به شخصیت، وحدت و یکپارچگی ببخشد. وی ادامه می‌دهد که نظام ارزشی دینی به دو دلیل عمده و اساسی، قادر به انجام این کار است:

دلیل اول این‌که دین با تمام جنبه‌های زندگی انسان سر و کار داشته، در هر بخشی از زندگی، حرفی برای گفتن دارد. دین می‌تواند فرد را در تمام تعاملاتش با دنیا، در تمام جنبه‌ها راهنمایی و یاری کند. در بین تمام نظام‌های ارزشی، فقط نظام ارزشی دینی می‌تواند در تمام جنبه‌ها و در تمام زندگی راهنمای انسان باشد.

آلپورت اشاره می‌کند که دین یک احساس بزرگ و عمده است که می‌تواند تمام حقایق و تمام نظام‌های ارزشی دیگر را ارزیابی نموده، چهارچوب آن‌ها را در زندگی مشخص نماید.

به همین دلیل، وی اصطلاح Master Sentiment (احساس بزرگ، عقیده عمده) را در مورد دین به کار می‌برد.

دلیل دوم این‌که دین پدیده‌ای است که با عالم بالا^(۲۴)، یعنی عالم غیرمادی نامحدود فوق طبیعی، مرتبط است.^(۲۵)

نظام ارزشی دینی ساخته دست بشر نیست، اما سایر نظام‌های ارزشی دیگر ساخته و پرداخته دست بشر هستند. این نظام‌ها مجموعه‌ای از باورها هستند که افراد بشر خودشان آن‌ها را خلق کرده و طرح‌ریزی نموده‌اند. این نظام‌های مصنوعی محدود و ناقص هستند؛ زیرا خالق آن‌ها خود محدود و ناقص است. ولی به دلیل آن‌که نظام ارزشی دینی از منبع وحی و عالم بالا سرچشمه می‌گیرد، می‌تواند فهم انسان را بالا ببرد و به انسان کمال و تعالی ببخشد و بنابراین، قادر است به صورت کامل و تمام عیار انسان را درک کند و نیازها و خواسته‌های او را ارضا نماید. نظام ارزشی دینی می‌تواند به صورت دایم انسان را با عالم بالا پیوند دهد.

اما نظام‌های ارزشی دیگر علاوه بر این‌که ناقص و محدودند، موقتی نیز هستند؛ زیرا بر چیزهایی تأکید می‌کنند که موقتی و زایل شدنی هستند؛ مثل زیبایی، پول، ثروت، قدرت و شهرت که همگی محدود و موقتی می‌باشند و سرانجام، با فرو ریختن آن‌ها، این نظام‌های ارزشی نیز فرو می‌ریزند و انسان نیز در مرحله‌ای از زندگی به جایی می‌رسد که آن‌ها را دور می‌ریزد و حتی گاهی از آن‌ها متنفر می‌شود. وقتی یک نظام ارزشی فرو می‌ریزد انسان معتقد به آن نظام نیز سرخورده، ناامید و متلاشی می‌شود. حتی ممکن است که اقدام به خودکشی کند و رفتارهای خود ویرانگر داشته باشد.

بسیاری از روان‌شناسان مثل یونگ (Jung)، فرانتکل (Frankl) و تیلیک (Tillich) این اعتقاد آلپورت را، که داشتن یک

نظام ارزشی دینی بخش مهمی از سلامت روان به حساب می‌آید، مورد تأیید و حمایت قرار داده‌اند.

یونگ نوشت: تمام مراجعان و بیماران بالای ۳۵ سال او فاقد معنا و استحکامی بودند که دیدگاه مذهبی می‌توانست به آن‌ها اعطا کند. به عبارت دیگر، این مراجعان به سبب نداشتن یک دیدگاه مذهبی، معنا و استحکام خود را از دست داده و مریض شده بودند.

فرانتکل نوشت: یکی از فراورده‌های جانبی دین کمک بی‌حساب به سلامت روان است. به عقیده وی، این فقط محصول جانبی دین است، وگرنه محصول اصلی دین چیزهای مهم‌تری است.

تیلیک، که یک روان‌شناس و فیلسوف بود، بیان داشت: ایمان و اعتقاد به خدا به تمام جنبه‌ها و مسائل زندگی فرد و در نتیجه، به کل شخصیت انسان، عمق، جهت و وحدت می‌بخشد. به عقیده وی، قدرت وحدت و یکپارچگی شخصیت فرد به ایمان و اعتقاد وی به خدا بستگی دارد؛ هر قدر ایمانش بیش تر و قوی تر باشد، توان وحدت و یکپارچگی شخصیت او نیز بیش تر و قوی تر است.

آلپورت در این‌جا به یک نکته مهم و اساسی اشاره می‌کند و با همین نکته است که جواب معترضان و منتقدان به دین را می‌دهد. او می‌گوید: درست است که نظام ارزشی دین بهترین نظامی است که به شخصیت وحدت و یکپارچگی می‌بخشد، ولی چنین نیست که هر نوع از اعتقاد دینی بتواند از عهده چنین کاری برآید. آلپورت خود متوجه بود که بسیاری از افراد ادعا می‌کنند که به خدا اعتقاد دارند و از دین نیز پی‌روی می‌نمایند. همچنین متوجه بود که همه این افراد سالم نیستند و از آن وحدت و یکپارچگی شخصیت، که بخشی از شخصیت سالم و کامل به حساب می‌آید، برخوردار نیستند. حال سؤال این است که آیا عیب از دین است یا از افرادی که ادعای دین‌داری می‌کنند؟

پس از انجام تحقیقات در زمینه رابطه بین بی‌دینی و مرض روانی، آلپورت کشف کرد که دو نوع اعتقاد دینی (جهت و گرایش دینی) وجود دارد: اعتقاد دینی ظاهری^(۲۶) و اعتقاد دینی باطنی.^(۲۷)

«اعتقاد دینی ظاهری» یک تعهد کاذب و عهد و پیمان دروغین نسبت به خدا و دین است که در آن شخص از دین استفاده می‌کند تا به دیگر اهداف خود برسد. فردی که دارای جهت مذهبی ظاهری^(۲۸) است، دارای ایمانی منافقانه نسبت به خدا و تعهدی ریاکارانه نسبت به دین می‌باشد. چنین فردی ادعا می‌کند که مهم‌ترین ارزش در زندگی او، پرستش و عبودیت

خداوند از مجرای دینش می‌باشد. اما حقیقت امر این است که سایر ارزش‌های غیر دینی برای او مهم‌ترند. وی از دین به عنوان یک ابزار استفاده می‌کند تا به اهداف غیر خدایی - یعنی اهدافی که با سایر ارزش‌ها مرتبط هستند - برسد. شخصی که دارای یک تعهد مذهبی ظاهری است، دین را به کار می‌گیرد تا از طریق آن منافعی را کسب نماید، اعمال و گفتار و نیت مذهبی از خود بروز می‌دهد تا از این طریق، منافع انسانی و حتی گاهی شیطانی خود را تأمین نماید. و در یک کلام، او جانماز آب می‌کشد، ولی با پنبه سر می‌برد. چنین شخصی در واقع، زیر لوای دین و با نام دین، سعی و تلاش و هم و غمش این است که به اهداف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، هنری یا علمی برسد. به اعتقاد آلپورت، چنین جهتی و چنین اعتقادی نه تنها نمی‌تواند به شخصیت وحدت و یکپارچگی ببخشد، بلکه می‌تواند منشأ بیماری روانی نیز باشد.

نوع دیگر اعتقاد دینی، «اعتقاد دینی باطنی» یا به تعبیر دیگر، «جهت مذهبی باطنی»^(۲۹)، یک عهد و پیمان کامل و خالصانه نسبت به خدا و نسبت به شیوه مذهبی زندگی است. به عقیده آلپورت، جهت مذهبی باطنی یک جهت زنده و پویاست که در تمام زندگی وجود دارد، نه این‌که به صورت عادت درآمده باشد.

آلپورت بیان می‌دارد: شخصی که دارای جهت مذهبی باطنی است، بیش‌تر علاقه‌مند است به دین خودش خدمت کند تا این‌که آن را به خدمت بگیرد. چنین جهتی یک پیمان جامع و کامل به حساب می‌آید که از طریق آن، همه چیزهای دیگر در زندگی به دست آمده، به نتیجه می‌رسند. به عقیده وی، جهت مذهبی باطنی نمی‌تواند برای هیچ هدف دیگری، حتی هدف رسیدن به سلامت روان، مورد استفاده قرار بگیرد؛ زیرا چنین جهتی یک جهت کاملاً خالصانه است که فقط در جهت رسیدن به خدا مورد استفاده قرار می‌گیرد. به عبارتی دیگر، می‌توان گفت: قصد و نیت افراد در جهت مذهبی آنان مهم است. اگر این نیت یک نیت خالصانه خدایی باشد، جهت دینی آنان نیز باطنی و خالصانه خواهد بود و اگر این نیت یک نیت ریاکارانه باشد، جهت دینی نیز ظاهری و ریاکارانه خواهد بود.

به عقیده آلپورت، اگر شخصی تصمیم بگیرد مذهبی باشد تا از این طریق به سلامت روان برسد، جهت مذهبی او یک جهت مذهبی خالصانه نخواهد بود؛ زیرا وی در حال استفاده از دین است برای رسیدن به هدفی (به دست آوردن سلامت روان) که این هدف، غیر خداست.^(۳۰) از دیدگاه آلپورت، حتی چنین شخصی نیز در حقیقت، دارای جهت مذهبی ظاهری بوده، در نهایت از لحاظ روان‌شناختی مریض به حساب

می‌آید.^(۳۱) با وجود این، خود آلپورت بیان می‌دارد: اگر شخصی دارای گرایش و جهت مذهبی خالصانه باشد، محصول جانبی این جهت خالصانه آن خواهد بود که دین چنین شخصی را حفظ کرده، از او مراقبت می‌نماید و سلامت و روان را برای او به ارمغان می‌آورد.

عده دیگری از روان‌شناسان نیز با انجام مطالعات و تحقیقاتی در این زمینه، نظریه آلپورت در مورد جهت مذهبی را تأیید کرده‌اند.

ویبی (Wiebe) و فلیک (Fleck) یافته‌اند که انسان‌های با گرایش و جهت مذهبی باطنی نسبت به انسان‌های با جهت مذهبی ظاهری یا انسان‌های بی‌دین دارای سطح بالاتری از وحدت و انسجام و یکپارچگی شخصیت می‌باشند.

مطالعات بولت (Bolt) با همکاری کرندال (Crandall) و رسموزن (Rasmussen) و نیز با همکاری سودرستروم (Soderstrom) و رایت (Wright) نشان دادند افرادی که جهت مذهبی باطنی دارند، در زندگی از سطح بالایی از اهداف برخوردارند. به عبارت دیگر، آنان دارای یک معنای محوری هستند که به زندگی‌های آنان خط و جهت می‌بخشد.

بنابراین، می‌توان گفت: طبق دیدگاه آلپورت، نظام ارزشی دینی مهم‌ترین و وحدت‌بخش‌ترین نظام ارزشی است، مادامی که شخص دارای یک جهت مذهبی باطنی و یک اعتقاد دینی

عده زیادی از روان‌شناسان مشهور، از جمله آلپورت، یونگ و دیگران در روان‌شناسی خود، به خوبی از دین دفاع کرده‌اند و بر اهمیت آن در زندگی فردی و اجتماعی انسان پافشاری نموده‌اند.

خالصانه باشد.

عده‌ای از روان‌شناسان و جامعه‌شناسان دین را به باد انتقاد گرفته‌اند و گفته‌اند: دین نیرویی است که فرد را از خود بیگانه می‌کند. فروید دین را نشانه مرض روانی به حساب آورد. به عقیده فروید، انسان سالم کسی است که دین ندارد؛ انسان‌های دین‌دار همه مریض‌اند؛ چون احساس گناه می‌کنند، اضطراب دارند و قادر به تصمیم‌گیری نیستند.

مارکس (Marx) دین را به عنوان «افیون» افراد معرفی کرد. مطالعات دیگری که به وسیله دیگران انجام گرفت، چنین نمایانند که انسان مذهبی نسبت به افراد غیرمذهبی، انسان

پی‌نوشت‌ها

۱- آلن. ا. راس، روان‌شناسی شخصیت (نظریه‌ها و فرایندها)، ترجمه سیاوش جمالی، تهران، بعثت، ۱۳۷۳، ص ۱۸۶-۱۸۸.

2. Tension - reducing.

۳- لارنس ای. پروین: روان‌شناسی شخصیت (نظریه و تحقیق)، ترجمه محمدجعفر جوادی و پروین کدیور، تهران، رسا، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۷.

4. Mental Health.

5. The ill person and the healthy person.

6. The healthy personality and the neurotic personality.

7. The Unconscious.

8. The Conscious.

9. Self - defeating ways.

۱۰- این همان کاری است که فروید کرد. او می‌خواست از طریق مطالعه چند انسان مریض، نتایج و قوانینی به دست آورد و سپس آن‌ها را به تمام انسان‌های دنیا تعمیم دهد.

۱۱- Mature Personality یعنی: انسان کامل، سالم، بالغ، پخته شده.

12. Extension of the self

13. Warm relating of self to others

14. Emotional Security

15. Functional intelligence

16. Self - insight

17. Unifying philosophy

18. Theoretical value system

19. Political Values

20. Aesthetic Values

21. Economic Values

22. Social Values

23. Religious value System

24. Transcendent

۲۵- آلپورت در زمان خود، به دلیل مصالحی (از قبیل حمله و انتقاد شدید دیگران و جلوگیری از تخریب و تکذیب‌های مغرضانه) اصطلاح God را به صورت مستقیم به کار نبرد و در مقابل، از اصطلاح "Transcendent" استفاده نمود.

26. Extrinsic religious belief

27. Intrinsic religious belief

28. Extrinsic religious orientation

29. Intrinsic religious orientation

۳۰- البته می‌توان این نکته را یادآور شد که اگر هدف رسیدن به سلامت روان یا هر هدف سالم و انسانی دیگر، در مسیر کمال و رسیدن به قرب خداوند قرار بگیرد، آیا باز هم هدفی غیر خدایی و ناخالص به حساب می‌آید یا این‌که هدفی خالصانه و خدایی است؟ جواب چنین سؤالی مستلزم بررسی عمیق مبانی اسلامی و مبانی آلپورت است که خود بحثی مفصل و دقیق بوده، مجال دیگری می‌طلبد. آنچه در این مقاله بیان شده فقط نظرات آلپورت است.

۳۱- لازمه این حرف آلپورت آن است که انسان بی‌دین و انسانی که خود را به صورت ریاکارانه به دین‌داری می‌زند، از سلامت روان برخوردار نیستند.

32. "Theories of Mental Health" *English Psycholog Texts*, Dr. Sayid Muhammad - Muhsin Jalali - Tehrani; Imam khomeini Research and Study Institute, fall, 2002

33. Gordon W. Allport, *Basic considerations for a psychology of personality*, (Yale University pres, U.S.A, Michigan, 1978), p.93

دیندار در مقایسه با انسان بی‌دین، وابسته‌تر، کوتاه بین‌تر، کم ظرفیت‌تر، تسلیم‌تر (آن هم به صورت کورکورانه) و تابع‌تر می‌باشد.

آلپورت اعتقاد دارد که تمام این انتقادات و تمام این ایرادات درست هستند، منتهی فقط موقعی که جهت دینی فرد یک جهت دینی ظاهر باشد. اما - همان‌گونه که بیان شد - اگر جهت دینی فرد یک جهت دینی باطنی و خالصانه باشد، نه تنها این انتقادات وارد نیستند، بلکه دقیقاً عکس آن‌ها در مورد دین و فرد دینی صدق خواهد کرد. (۳۲)

آلپورت عقیده دارد که روان‌شناسی باید انسان سالم و انسان دینی را مورد مطالعه عمیق قرار دهد. روان‌شناسی وظیفه دارد شخصیت انسان را در ارتباط با دین تجزیه و تحلیل کند. به عقیده وی، روان‌شناسی که صرفاً به مطالعه رفتارهای مادی و یا مطالعه انسان‌های مریض و ناسالم بپردازد و به دین و ارزش‌های دینی اهمیت ندهد، روان‌شناسی نخواهد بود. مگر می‌توان شخصیت انسان را عمیقاً بررسی نمود، بدون این‌که به مهم‌ترین و بهترین عامل وحدت‌دهنده آن (دین)، توجه کنیم؟ در نهایت، به عقیده آلپورت، عمده‌ترین وظیفه روان‌شناس و روان‌شناسی بررسی شخصیت انسان، دین انسان و شخصیت دینی انسان است. (۳۳)

نظریه

برخی تصور کرده‌اند که روان‌شناسی و روان‌شناسان کاسه خود را از دین جدا نموده و در حوزه مطالعه و تحقیق خود، اصلاً کاری با دین و ارزش‌های دینی ندارند. این گروه چنین گمان می‌کنند که روان‌شناسی نوعی علم است و بسان سایر علوم، نسبت به دین بی‌تفاوت می‌باشد.

اما حتی در غرب نیز چنین چیزی به صورت صد در صد اتفاق نیفتاده است. عده زیادی از روان‌شناسان مشهور، از جمله آلپورت، یونگ و دیگران در روان‌شناسی خود، به خوبی از دین دفاع کرده‌اند و بر اهمیت آن در زندگی فردی و اجتماعی انسان پافشاری نموده‌اند. حتی آلپورت تا جایی پیش می‌رود که وظیفه اصلی روان‌شناسی را مطالعه دین و ارزش‌های دینی می‌داند. همان‌گونه که ذکر شد، به عقیده ایشان، مطالعه شخصیت و رفتار انسان بدون مطالعه دین او، یک مطالعه نادرست و یا دست‌کم یک مطالعه ناکافی است.

حال سؤال این است که چرا غرب و سیاست‌مداران غربی در گذشته و حال، علاقه‌ای نداشته‌اند که از چنین روان‌شناسانی بزرگ‌مثل آلپورت و یونگ و نتایج تحقیقات و مطالعات آن‌ها و اصول روان‌شناختی کشف شده به وسیله آنان، سخنی به میان آورند؟